

امام صادق (ع) درباره اصناف جویندگان علم، فرموده بودند که جویندگان علم سه صنف هستند؛ صنف اول و دوم را که نامیده بودن اصحاب المراء و صاحب الأستطالة و الختل، اما صنف سوم را که عنوان کردند که با اسم صاحب الفقه و العقل حضرت برایش صفاتی را ارائه فرمودند، بعضی از این صفات را با هم مرور کردیم.

اوصاف گروه سوم؛ شفقت: صفت دیگری که به آن اشاره شده مُشْفِقاً هست؛ داعياً مُشْفِقاً مقبلاً علی شأنه، مشفقاً به چه معناست؟ در کتاب‌های لغوی وقتی نگاه میکنیم شَفِقَ اگر به همراه علی متعدی بشود به معنای حَرَصَ علی صلاحه یا اصلاحه، اینکه طرف حرص بر اصلاح کسی دارد یعنی علاقه شدید دارد به اینکه یک فرد را اصلاح بکند، در السنه خودمان هم هست که طرف رفیق مشفق است، دوستدار شماست، یا این نصیحت مشفقانه است، اگر شَفِقَ علی أحدٍ باشد به معنای این است، اما اگر شَفِقَ علی شیءٍ باشد به معنای بخل است، یعنی نسبت به این شیء بخل ورزید و اگر به صورت مطلق آمد، شفق به معنای ترسیدن است، مشفق یعنی ترسان؛ در اینجا هم به صورت مطلق آمده است، داعياً مشفقاً یعنی در حالیکه دعا میکند اما ترسان است. مرحوم مازندرانی شارح کافی میفرمایند که این قید مشفقاً قیدی برای داعياً است یعنی در حالیکه دعا میکند ترسان است، بعدش شارح مطرح کردند که چرا کسی که دعا میکند ترسان است؟ شما میخواهید از دیوار خانه مردم بروید بالا ترسان باشید خب از آزان میترسید، میخواهید یک کاری را انجام دهی، میترسی که درست انجام ندهی. اما دعاکننده چرا باید ترسان باشد؟ جوابی که مطرح میفرمایند میگویند که دعاکننده از این جهت ترسان است که به هر حال دعا هم عملی است، ما وقتی دعا میکنیم در حقیقت عملی را انجام میدهیم شاید خود این عمل هم مورد قبول واقع نشود. چه کسی میگوید دعای ما مورد قبول و استجاب واقع میشود؟ یا به تعبیری میفرمایند وقتی قلب ولو تمام خلوص و توجه خودش را به ذات مبارک ربوبی داشته باشد ولی به هر حال ممکن است لحظه‌ای انقطاع پیدا کند و توجهش از مبدا فیض منقطع بشود، همین انقطاع از مبدا فیض ممکن است باعث شود که دعا به پذیرش نرسد. پس این برداشتی است که مرحوم مازندرانی دارند، ولو اینکه همین بیان را از ایشان بگیریم، یک نکته ای در کلمات ائمه (ع) ما هست و آن اینکه دعا خوب است همواره با تضرع باشد دعا خوب است همواره با حالت ابتهال باشد، مشفقاً را اگر به معنای آن حالتی که انسان در اثر ترس پیدا میکند، در اثر خوف از خداوند پیدا میکند بگیریم ردپای این مطلب را در روایات زیاد میبینیم، این سه روایت را دیشب نگاه میکردم خیلی روایات جالبی است، مرحوم کلینی در کافی نقل میکند جلد هفتم صفحه ۴۱؛ میفرمایند که از وصایای خداوند به حضرت موسی (ع) این است که فرمود یا موسی کن إذا دعوتنی خائفاً مشفقاً و جلاً؛ وقتی که من را دعا میکنی ترسان باش، مشفق باش که به معنای ترسان، وجل باش که یک روز دیگر راجع بهش صحبت کردیم که آن هم به معنای ترسان است، وقتی دعا میکنی بترس، و عَفَّرَ وجهک فی التراب در لغت که نگاه کنید عفر فی التراب یعنی صورتش را در خاک مالید و غوطه ور کرد، آن وقت گفته



همانجا که يقال لمن أذل کسی که ذلیل شده بهش میگویند قد عفر و عرق کسی که ذلیل شده را میگویند این عفر یعنی صورتش به خاک مالیده شده، حضرت میفرمایند یا موسی کن إذا دعوتنی ای موسی وقتی دعا میکنی اینجور دعا بکن خائفاً مشفقاً و جلا که هر سه به معنای ترسیدن است، و عفر وجهک فی التراب و صورتت را به خاک بمال و ناجنی حیث تناجینی بخشیه من قلب و جل وقتی با من مناجات میکنی با ترس مناجات بکن، ترسی که از قلب ترسان است، قلبی که ترسیده است.

روایت دیگری است از سید الشهدا (ع) که باز هم مکارم الأخلاق شیخ طبرسی نقل کرده صفحه ۲۶۸ که میفرماید: کان رسول الله (ص) یرفع یدیه إذا ابتهل وقتی که میخواست دعا بکند، تضرع بکند، دستانش را بلند میکرد، و دعا کما یستطعم المسکین مسکین چطور طعام طلب میکند؟ همانطور که مسکین طلب طعام میکند رسول الله آنگونه دعا میکرد، با ابتهال دعا میکرد، خود ابتهال یعنی تضرع.

باز روایت دیگری است که بحار در جلد ۹۰ صفحه ۳۱۴ نقل کرده است، میفرماید که وصیت خدا به حضرت عیسی (ع) این بوده است، مفصل است، جزء وصایای خدا به حضرت عیسی (ع) این بوده است، که میگفتند ولا تدعنی الا متضرعاً الیّ دعا نکن مگر متضرع باشی، و همک هم واحداً یک همت هم داشته باش، یک نیت هم داشته باش، وقتی دعا بکنی متضرع باشد و یک وجهه همت برای خودت تعیین بکن، آن چیست که حالا بعدا میرسیم؟ فانک متی تدعنی کذلک وقتی اینجوری مرا دعوت بکنی اینگونه از من تقاضا کنی أجبته من جوابت را میدهم. پس مجموعه ای هم که امروز گفتیم اینکه دعا کما اینکه در کتاب هایی که مفصلات در این رشته است در آن نوشته شده است، شرائطی دارد که خودش یک بحث بسیار مفصل است، یکی از شرائط دعا این است که انسان متضرعاً دعا بکند حالا یک مقداری به فلسفه اش اشاره میکنیم، گریان دعا بکند، ترسان دعا بکند، من خاطر می آید که این سال های آخر امام نماز شب که بلند میشدند، به قدری گریه میکردند که شاید سال آخر دستمال کاغذی افاقه نمیکرد کنار سجاده شان حوله میگذاشتند چون ما خیلی وقتها میشد شبها میرفتم خدمت ایشان، دستمال کاغذی روی سجاده شان نبود، حوله میگذاشتند که پاک کردن اشک رو افاقه کند، این هم که درباره بکاء یک ویژگی دیگری هم در روایات ما و در برخی موارد هست بخصوص راجع به سید الشهدا (ع) که تباهی هم آمده، اینجور جاها هم هست، تضرع الزاماً با بکاء ملازمه ندارد، تضرع یعنی اون حالت خشوع رو گرفتن، بعضی وقت ها در هنگام دعا خوب است انسان تباهی هم بکند، برای اینکه خودش را تمرین بدهد. این امور هم برای بار چندم عرض میکنم که این امور هم در سنین پیری پیدا نمیشود، اینطور نیست که ما به خودمان بگوییم خب هر وقت رسیدیم به سن پیری آن وقت شروع میکنیم، نه باید از



ابتدا شروع کرد، نرم نرمک میرسد اینک بهار، نرم نرمک باید شروع کرد، حالا به این معنا نیست که یک جوان همانگونه دعا بکند یا همانگونه تضرع بکند که پیر انجام میدهد، اما به اینطور نباشد که به کل این موهبت الهی، این دروازه ارتباط با خداوند را انسان فراموش بکند، لذا همواره سعی کنیم یک موعدی را برای دعا در خلوت قرار بدهیم و این موعدی که در خلوت قرار میدهیم شرایطش هم رعایت کنیم، یکی از شرایطش هم این است که تضرع پیدا بکنیم.

فلسفه تضرع در دعا: حالا این سوال آخر رو مطرح کنم و اساسا چرا دعا را خوب است با تضرع به

کار برد؟ دعا به تعبیر برخی از تفاسیر که نوشته اند، که تضرع روح پرستش است، این رو معنا کنیم، اساسا انسان تا رابطه خودش را با خدا تعریف نکند به دعا نمی نشیند، طلب شیء از یک عالی به شرطی واقعا طلب است و وضع صوری ندارد که انسان رابطه خودش را با طرف بر مدار سافل و عالی تعریف بکند، بپذیرد که هرچه هست در دست اختیار اوست، بپذیرد که همه هرچه هستند از آن کمترند که با هستی اش نام هستی برند، بپذیرد که تمام مدار لیس فی الوجود الا الله، تمام مدار هستی خداست، آن وقت اگر تعریف صحیحی از رابطه خدا و انسان پیدا شد غیر تضرع چیزی پیدا نمیشود، به خاطر اینکه تضرع نکردن ناشی از منیت است، اینکه یک من مستقلی در اینجا وجود دارد و یک «تو» مستقل هم آنجا نشستی، این «من» مستقل من دارای یک غروری است که در عناد تو می ایستد و سخن میگوید، اما وقتی انسان به یک بزرگی میرسد؛ حالا بزرگ های مادی که در مقابل خداوند اساسا قابل مقایسه نیستند، به تعبیر مولانا که میگوید خاک بر فرق من و تمثیل من، اصلا قابل مقایسه و تمثیل نیستند، اما دیدید به یک انسان بسیار بزرگی که میرسد، ناخودآگاه گریه شان میگیرد، چرا؟ برای اینکه رابطه خودش را با او انقدر پایین میداند که میگوید من که باشم که برم خاطر عاطر گذرم، اصلا چه مقامی دارم که در حضور توأم؟ برخی از بزرگان گفته اند که یکی از نعمت های خداوند به انسان ها این است که به انسان ها اجازه داده با او صحبت مستقیم کنند. او را به طور مستقیم مورد خطاب قرار بدهند، فأذکر الله کذکرکم آبائکم^۱، اینکه بتوانید مستقیما با خداوند صحبت کنید مانند پدرانتان با او صحبت کنید، اگر رابطه صحیحی با خدا تعریف بشود ناخودآگاه این رابطه بر مدار تضرع است، اگر تضرع نبود رابطه رابطه صحیحی نبود، در این نکته البته سخن بسیار است که طبیعتا فضا و موعد بیشتری را میطلبد.



با توجه به آنچه سابقاً آوردیم می توان بحث تمایز علوم را چنین جمع بندی نمود:

- ۱) علم «واحد اعتباری» است.
- ۲) ملاک صحت هر اعتبار، غرضی است که اعتبار کننده دارد.
- ۳) پس پیدایش علوم، تابع غرض های متفاوتی است که اعتبار کنندگان (تدوین کنندگان علوم) دارند. پس: غرض ها عامل «پیدایش علوم مختلف» هستند و نه آنکه عامل «تمایز علوم مختلف» باشند.
- ۴) اینکه علوم می توانند، غرض های اعتبار کنندگان را تأمین کنند، ناشی از خصوصیتی است که در قضایای آن علوم وجود دارد. (سخن امام خمینی)
- ۵) با توجه به آنکه گفتیم علوم واحد اعتباری صناعی هستند، این خصوصیات گاه مختلف بوده و گاه خصوصیت واحدی است که در همه قضایا به طور یکسان وجود دارد. اما در هر دو صورت خصوصیت نمی تواند مربوط به امری خارج از اجزاء قضیه [ذات قضیه] باشد.
- ۶) در مواردی که خصوصیت واحد است، وحدت خصوصیت ممکن است ناشی از وحدت ذات موضوع یا وحدت ذات محمول یا وحدت حیثیت موضوع و یا وحدت شرط و یا وحدت اجزاء دیگر قضیه باشد.
- ۷) پس تمایز علوم با یکدیگر ناشی از تمایز در محصل غرض است.
- ۸) تفاوت سخن ما با مرحوم آخوند، در آن است که ایشان تمایز علوم را به اختلاف اغراض می دانند در حالی که ما تمایز علوم را به اختلاف خصوصیتی که محصل غرض هستند، می دانیم.
- ۹) تفاوت سخن ما با مرحوم امام در آن است که ایشان غرض از علوم را واحد سنخی بر می شمارند و لذا سنخیت و خصوصیت موجود در قضایا را واحد سنخی می دانند (و لذا باید بفرمایند: با حصول هر قضیه، غرض به تمامه تأمین می شود) در حالیکه ما غرض از علوم را واحد شخصی می دانیم که قضایا با خصوصیات متعدده ذاتیه خود، آنها را تحصیل می کنند. لذاست که هر قضیه یک جزء از غرض را تأمین می کند.
- ۱۰) اینکه تمایز علوم، را به تمایز جامع موضوعات [مبنای مشهور] ندانستیم به این سبب بود که اولاً علوم نیازی به موضوع ندارند [مبنای امام خمینی] و ثانیاً این تمایز در همه علوم جاری نمی باشد.
- ۱۱) اینکه تمایز علوم را به تمایز جامع محمولات [مبنای مرحوم بروجردی] و وحدت حیثیت [مبنای مرحوم نائینی] ندانستیم به این سبب بود که این ملاک در همه علوم جاری نیست.
- ۱۲) در برخی از مواردی که به عنوان دو علم مختلف شناخته می شوند، تمام خصوصیات (موضوع، محمول، حیثیت و ..) و هم چنین غرض، واحد است و تمایز آنها تنها به روش های آنها می باشد، در این صورت باید گفت این دو، حقیقه یک علم

۱. رجوع کنید صفحه ۱۲ (همین جزوه)



می باشند (چرا که گفتیم روش از مبادی علم است - چراکه روش یعنی طریقه استدلال است و ادله از مبادی علوم می باشند - و تمایز علوم به مبادی و همچنین به نتایج آنها نخواهد بود) پس در حقیقت این دو، دو اجتهاد در درون یک علم خواهند بود. همانند مکتب مشائین و مکتب اشراقیون که دو علم نیستند بلکه دو مکتب در علم فلسفه می باشند.

۱۳) اما اگر وجداناً و در نظر عرف، آنها دو علم باشند، خواهیم گفت، یکی از ارکان این علوم اگرچه به حسب ظاهر واحد می باشند ولی با هم مختلف هستند؛ به عنوان مثال دو علم فلسفه و عرفان اگرچه به ظاهر موضوع واحدی دارند (واقعیت) ولی در حقیقت به دنبال دو شیء مختلف هستند پس واقعیت در تعریف عارف یعنی آنچه شهود می شود و در تعریف فیلسوف یعنی آنچه ثابت می شود و یا ممکن است در همین مثال بگوییم تفاوت این دو علم به حیثیت موضوع می باشد یعنی یکی به دنبال «واقعیت من حیث انه مکشوف بالشهود» است و دیگری به دنبال «واقعیت من حیث انه معلوم بالدلیل» می باشد. پس تمایز در روش نیز اگر به تعدد علوم منجر شود، لاجرم به تمایزهای ذاتی در ارکان قضیه منتهی می شود.

۱۴) پس تمایز علوم به تمایز خصوصیتی است که محصل غرض است (غرضی که باعث پیدایش علم می شود)

